

فردوسی و تاگور دو حکیم جهانی

جلیل تجلیل*

در مراسم یاد کرد و بزرگداشت «تاگور» که اینک در سیزدهمین کنگره استادان فارسی هند همراه بزرگداشت تاگور و اقامتگاه آن شاعر و حکیم عالیقدر برگزار می‌شود، نمی‌توان یاد شاعر جهانی و بزرگ دیگر، فردی که آرمان شعری او تربیت انسان‌های بزرگ را هدف قرار داده است را از یاد برد. به‌ویژه که امسال سال جهانی بزرگداشت فردوسی است و ما در دانشگاه تهران مراسم بزرگداشت این گوینده حکیم را با حضور استادان فارسی زبان جهان برقرار کردیم.

نخستین همانندی این دو شاعر جهانی این که هر دو خود را متعلق به تمام جهان می‌دانند و با پیام تربیت اخلاقی که می‌دهند این است که هر دو کمال انسانی همه آدمیان را در نظر دارند.

در واقع بزرگ‌ترین قدرت تاگور در احساس او نسبت به وحدت زندگی است. در نظر وی هیچ‌گونه انشعاب آرمان‌ها یا فرهنگ‌ها نباید باعث تقسیم نیروی یگانه‌پرستی و وحدت‌گرایی انسان‌ها گردد^۱ و این گرایش به وحدت انسان‌ها است که دنیا او را به‌عنوان یک غزل‌سرای لیریک شناخته است.

هدف شاعران وحدت دوست به‌طور مختصر در سرود اوپانیشاد در سطور زیر ذکر می‌شود:

* استاد دانشگاه تهران.

۱. رک: دکتر بازارگادی، مرد جهاننا تاگور، ص ۱۱.

کسانی که روحی آرام دارند در تمامیت وجود دارند می‌شود وجود خود را هرچیز و هر جا در اتحاد با روحی که در همه حاضر جا است آشکار می‌سازند.^۱ و از ویژگی‌های علمی و تربیتی تاگور آیینی است که او با سبک خاص خود در تربیت و تعلیم جوانان اتخاذ کرده است و اینک ما با توجه به تقارن این مراسم با سال فردوسی نکاتی از اثر این نامدار بزرگ را نیز یاد می‌آوریم:

فردوسی کالای دانش را مهین گنجور زندگی می‌داند گنجوری گوهرین که هیچ دشمنی را بدو راه نیست و از دزد و اهریمن ایمن است و این مایه آرامش روح انسانی است:

به فرمود تا جامه و سییم و زر	بیاورد گنجور و جای گهر
به دانا سپردند و دانا بگفت	که من گوهری دارم اندر نهفت
که یابند از او چیز و بی دشمنت	نه چون خواسته جفت اهریمنت
به شب پاسبانان نخواهند مزد	به راهی که باشم نترسم ز دزد
که دانش به شب پاسبان من است	خرد تاج بیدار جان من است

نکته دیگر در روش تربیت انسان پرورش جسم و تن اوست و راه تندرستی را از خوراک اندک می‌شمرد:

بدو گفت هرکس که افزون خورد	چو برخوان نشیند خورش نشمرد
نباشد فراوان تنش تندرست	بزرگ آن که او تندرستی بجست

(ج ۵، ص ۶۹)

فردوسی دل‌بستگی به سرای سپنج را سودمند نمی‌داند و رضا به قضای الهی را مایه آرامش و رهایی از سوک و غم می‌داند و جهان را عبرت‌سرای برای انسان:

چنین گفت بهرام نیکو سخن	که با مردگان آشنایی مکن...
به تو داد یک روز نوبت پدر	سزد گر ترا نوبت آید به سر
چنین است رازش نیاید پدید	نیابی به خیره چه جوئی کلید
در بسته را کس نداند گشاد	درین رنج عمر تو گردد بیاد
دل اندر سرای سپنجی میند	سپنجی مباشد بسی سودمند

(ج ۲، ص ۹۷)

۱. رک: دکتر بازارگادی، مرد جهاننا تاگور، ص ۱۱.

بینش و عبرتی چنین آدمی را از رنجش جهان می‌رهاند و او را آرام و تسکین جان می‌بخشد:

تو رفتی و گیتی بماند دراز کسی آشکارا نداند ز راز
جهان سر به سر حکمت و عبرت است چرا بهره‌ ما از او غفلت است
تو چنگ فزونی زدی در جهان گذشتند از تو بسی هم‌رهان^۱
(ج ۲، ص ۱۷۱)

نکته دیگری که از شعر فردوسی در این انجمن گرامی یاد می‌کنم یکی از جنبه‌های ادبی شعر اوست و آن گوش‌نوازی و آهنگینی حماسه شاهنامه است.

می‌دانیم که قالب شعری فردوسی بحر مقارب و مثنوی است. مقارب مثنی محذوف یا مقصور، لکن موسیقی درونی و نوازش درون آهنگی آن چیزی است که در این مجلس گرامی یاد می‌کنم و آن اینکه به تناسب پیام و محتوا رسیم زیرا ایقاع در شعر فردوسی فرق می‌کند:

چرا که موسیقی حماسه‌ها گاه ملال‌انگیز است و گاه خشم‌آلود و بدین اساس موسیقی شعری او یا متناوب و کشیده است یا مقطع و بریده، به‌عنوان نمونه در رستم و سهراب آنجا که کاووس بر رستم خشم می‌گیرد، کلمات با آهنگی کوتاه و به‌صورتی تند القا می‌شود بدین ابیات بنگرید:

یکی بانگ بر زد به‌گیواز نخست پس آنگاه شرم از دو دیده بشست
که رستم که باشد که فرمان من کند پست و پیچید ز پیمان من
اگر تیغ بودی کنونی پیش من سرش کندی چون ترنجی ز تن
بگیرش بسر زنده بردار کن و زو نیز بگشای با من سخن

اما آنجا که رستم با وقار و کشیده در توصیف سرنوشت ملال‌انگیز و اندوهگین سرد و مرگبار و شکایت‌آمیز مرگ رستم را می‌سراید آهنگ درون چکامه‌ای او کشیده و سنگین و متناوب و غمگین است:

سیه داغ دل، شاه با های و هوی سوی باغ ایرج نهادند روی
فریدون سر شاه‌پور جوان بیامد به‌بر برگرفته نوان

۱. ارجاع‌ها به شاهنامه چاپ ژول مول سازمان کتاب‌های جیبی است.

همی ریخت اشک و همی خست روی همی کند روی و همی کند موی
چنانکه در شعرهای تاگور نیز موسیقی به شکلی هوشمندانه وجود دارد و همراه
با غم و شادی مردم موسیقی نیز متفاوت می شود.